## جلسه 80

**چهار‌شنبه - 21/12/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به امکان استعمال لفظ در اکثر از معنا بود. عرض کردیم ادل دلیل علی امکان شیء وقوعه، بهترین دلیل بر امکان استعمال لفظ در اکثر از معنا این است که می‌‌بینیم در موارد زیادی این مطلب واقع شده. و لو مشهور این‌ها را توجیه می‌‌کنند.

مثلا اگر شما بگویید در باغ‌وحش و مغازه محل‌مان شیر وجود دارد که مقصودتان این است که در باغ‌وحش اسد وجود دارد و در مغازه محل لبن وجود دارد، مشهور این را توجیه می‌‌کنند. می‌‌گویند شما استعمال کردید لفظ شیر را در معنای مسمای به شیر یعنی استعمال کردید این لفظ را در یک معنای جامع که مسمای به شیر است. شبیه این‌که بگوییم شیر دو نوع است یک نوعش در باغ‌وحش است یک نوعش در مغازه محل که بدون شک در این‌جا مراد از شیر مسمای به شیر است.

بر فرض در بعضی از مثال‌ها این مطلب محتمل باشد اما در اغلب مثال‌هایی که زدیم این مطلب احتمال ندارد بلکه متعین است استعمال لفظ در اکثر از معنا. مثل تعبیر به این‌که قلب ملوم مولم و مانند آن.

جالب این است که آقای سیستانی که در بحث وضع قائل شدند که وضع حقیقتش یعنی هوهویت تصوریه بین لفظ و معنا یعنی به حدی برسد ملازمه بین لفظ و معنا که در ذهن انسان و در عالم تصور انسان لفظ همان معنا باشد ولی استعمال لفظ در اکثر از معنا را جایز می‌‌داند.

اما کسانی مثل محقق اصفهانی که در بحث وضع قائل شدند که وضع یعنی اعتبار قرار گرفتن لفظ روی معنا، ‌همان‌طوری که تابلو وضع می‌‌شود روی یک مکان تکوینا تا دلالت بکند بر این‌که آن مکان رأس الفرسخ است لفظ هم اعتبار می‌‌شود که وضع شده است و قرار گرفته است روی معنا تا دلالت بکند بر آن. اما در این‌جا به این نکته که استعمال عبارت است از ایجاد معنا به وسیله تلفظ به لفظ به ایجاد تنزیلی چون در وضع تنزیل شده است لفظ منزله معنا یعنی اعتبار شده که لفظ همان معناست بعد می‌‌فرمایند استعمال هم این است که ما ایجاد کنیم معنا را با تلفظ به لفظ به ایجاد تنزیلی. لفظ وجود تنزیلی معنا هست و چون نمی‌شود یک چیز وجود تنزیلی دو چیز باشد پس استعمال لفظ در دو معنا محال است.

ما عرض کردیم این مبنای محقق اصفهانی نبود که در وضع اعتبار هوهویت بین لفظ و معنا بشود. و بر فرض مبنا این باشد مثل این‌که مبنای آقای سیستانی این هست ربطی به استعمال ندارد. استعمال می‌‌تواند تلفظ به لفظ باشد برای تفهیم معنا، حال تفهیم یک معنا باشد که متعارف است یا تفهیم دو معنا باشد. و اساسا چه اشکالی دارد که لفظ وجود تنزیلی دو معنا بشود. مگر نمی‌شود یک شیء وجود تنزیلی دو شیء بشود؟ مگر انسان نمی‌گوید زید اسد زید قمر هم او را تنزیل می‌‌کنند منزله اسد چون شجاعج است هم او را تنزیل می‌‌کنند منزله قمر چون زیبا است. زید وجود تنزیلی اسد و قمر شد. فوقش این جا هم لفظ وجود تنزیلی این معنا و آن معنا بشود.

مرحوم آشیخ عبدالکریم حائری برای امکان استعمال لفظ در اکثر از معنا نقض کردند بر مشهور که قائل به امتناع استعمال هستند به دو مورد: مورد اول عام استغراقی است. اکرم کل عالم. فرمودند شما عنوان عام استغراقی کل عالم را که یک عنوان واحد است فانی دیدید در افراد متکثر و متعدد عالم، یک عنوان را فانی دیدید در معنون‌های بیشمار، پس اشکالی ندارد که انسان یک عنوان را فانی ببیند در مصادیق و افراد متعدد. یک شیء واحد را فانی ببینیم در اشیاء متعدده، این‌که اشکالی ندارد. و لذا بر فرض ما بگوییم استعمال لحاظ لفظ است فانیا فی المعنی اشکال ندارد که ما عنوان این لفظ را فانی ببینیم در معانی متعدده. کما این‌که عنوان کل عالم را که عنوان واحد بود فانی دیدیم در افراد آن.

نقض دومی که مرحوم حائری قدس سره در کتاب درر کردند نقض به وضع عام و موضوع‌له خاص است که واضع یک عنوان عام را لحاظ می‌‌کند مشیر به افراد آن و لفظ را وضع می‌‌کند. مثل این‌که لفظ من را وضع می‌‌کند برای افراد نسبت ابتدائیه و در هنگام وضع عنوان نسبت ابتدائیه را فانی قرار می‌‌دهد در مصادیق آن. این‌جا هم می‌‌بینیم عنوان واحد است اما فانی دیده شده در امور متعدده.

محقق اصفهانی ایراد گرفته به مرحوم محقق حائری. فرموده قیاس استعمال لفظ در اکثر از معنا به عام استغراقی یا به وضع عام موضوع‌له خاص قیاس مع الفارق است. چرا؟‌برای این‌که لفظ وجود تنزیلی معناست یعنی لفظ اعتبار شده که همان معناست که مسلک هوهویت در وضع این را می‌‌گفت که لفظ همان معناست و لکن حکم در رابطه با متعلقش یا موضوعش که این‌طور نیست. و لذا در استعمال لفظ در دو معنا مشکل این است که نمی‌تواند لفظ وجود تنزیلی دو معنا بشود محال است شیء‌واحد وجود تنزیلی دو شیء بشود کما این‌که محال بود وجود حقیقی دو شیء بشود. حکم که نسبت به متعلقش یا موضوعش که وجود تنزیلی آن نیست. و لذا اشکالی ندارد که ما در اکرم کل عالم حکم‌های انحلالی جعل کنیم برای افراد عالم. و همین‌طور در وضع عام موضوع‌له خاص وضع یک حکمی است. حکم می‌‌کنیم که این لفظ تنزیل شده است منزله این معنا. وضع یک حکم است در رابطه بین یک لفظ و یک معنا. و عرض کردیم حکم نسبت به متعلق یا موضوعش وجود تنزیلی آن نیست. پس نسبت لفظ با معنا که وجود تنزیلی معنا است این لفظ هیچ ربطی به نسبت حکم با متعلقش یا موضوعش ندارد. پس قیاس استعمال لفظ در اکثر از معنا به عام استغراقی یا وضع عام موضوع‌له خاص قیاس مع الفارق است.

این اشکال محقق اصفهانی به مرحوم محقق حائری وارد نیست. مرحوم محقق حائری نظرشان به این بوده که عنوان کل عالم فانی دیده می‌‌شود در مصادیقش با این‌که عنوان واحد است فانی دیده می‌‌شود در مصادیق متکثره. کاری به نسبت حکم به موضوع نداشته که محقق اصفهانی به ایشان این‌جور اشکال می‌‌کند. و همین‌طور در وضع عام موضوع‌له خاص عنوان واحد النسبة الابتدائیة فانی دیده می‌‌شود در مصادیق آن. نتیجه‌ای که محقق حائری می‌‌خواهد بگیرد این است که پس می‌‌شود انسان عنوان واحد را لحاظ کند فانیا فی مصادیق متکثرة. اشکال به محقق حائری که نسبت حکم به موضوعش یا متعلقش فرق می‌‌کند با نسبت لفظ به معنا این اشکال نامفهومی است. چون مقصود محقق حائری این بود که چه جور در عنوان واحد در عام استغراقی شما لحاظ می‌‌کنید این عنوان واحد را فانی در مصادیق متعدده آن، پس لفظ واحد را هم می‌‌شود انسان فانی ببیند در مصادیق متعدده.

پس اشکال محقق اصفهانی به محقق حائری وارد نیست.

بله، اشکالی که به محقق حائری متوجه می‌‌شود این است که معنای واحدی که انتزاع می‌‌شود از افراد که فنائش در این افراد از باب فناء‌ عنوان در معنون، این یک مطلب است، ‌این‌که لفظ که تصورا عین معنا هست بناء بر این نظر مشهور که استعمال عبارت است از این‌که لفظ را متحد ببینیم با معنا تصورا، یک بحث دیگر است. اشکال مشهور این است که لفظ واحد را چه جور می‌‌خواهید متحد ببینید با معانی متعدده که هرکدام از این معانی را مستقل لحاظ می‌‌کنید. لفظ عین را متحد ببینید تصورا با ذهب و متحد ببینید تصورا با فضه، یک چیز را متحد ببینید با دو چیز این نمی‌شود. این احتیاج دارد که شما هنگام استعمال لفظ را دو بار لحاظ کنید، ‌یک بار بخواهید لحاظ کنید و آن را تصورا متحد ببینید با دو معنا این نمی‌شود. اما در عام استغراقی لحاظ عام استغراقی به عنوان این‌که فانی است در مصادیقش از باب فناء عنوان در معنون است. یا در وضع عام موضوع‌له خاص عنوان مصداق النسبة الابتدائیة‌ را که فانی می‌‌بینیم در واقع نسبت ابتدائیه این از باب فناء عنوان در معنون است.

بلکه واضح‌تر عرض کنم:

عنوان کل عالم یک مضاف دارد یک مضاف‌الیه. کل عنوانی است که انتزاع می‌‌شود از کثرات که تعبیر می‌‌کنیم همه هر، و عنوان عالم عنوان طبیعت است. آنی که فانی دیده می‌‌شود در مصادیق و کثرات آن عنوان کل است و الا عنوان عالم فانی دیده می‌‌شود در طبیعت. که البته اتحاد ذاتی دارد با افراد ولی لحاظ تصوری نمی‌شود افراد از خلال عنوان عالم. کثرات بما هی کثرات از خلال عنوان عالم لحاظ نمی‌شود، از خلال عنوان کل لحاظ می‌‌شود. کل انتزاع شده از کثرات یک مفهومی است منتزع از کثرات و طبعا از خلال او کثرات را می‌‌بینیم مثل این‌که از خلال هر عنوان معنون را می‌‌بینیم. و قیاس آن به این‌که ما یک لفظ را متحد ببینیم با دو معنا، لفظ عین را متحد ببینیم با ذهب مستقلا و باز متحد ببینیم با فضه مستقلا، جز این‌که دو بار لحاظ کنیم لفظ عین را توجیه دیگری ندارد. و این ربطی به اشکال مشهور در استعمال لفظ در اکثر از معنا ندارد. و تنها جواب از مشهور این است که مبنای این‌که استعمال لفظ در معنا متقوم است به لحاظ او متحدا تصورا مع المعنی و فانیا فی المعنی نیست. ما این مبنای فناء لفظ در معنا را منکر می‌‌شویم.

بعد از این‌که ثابت کردیم که استعمال لفظ در اکثر از معنا ممکن است، کلام واقع می‌‌شود در این‌که آیا این استعمال صحیح هم هست یا صحیح نیست. و بعد از این‌که ثابت کردیم این استعمال صحیح است ببینیم آیا می‌‌توان با تمسک به ظهور در موارد شک در استعمال لفظ در اکثر از معنا اثبات کرد استعمال لفظ در اکثر از معنا را که مرحوم بروجردی می‌‌فرمود اگر استعمال لفظ در اکثر از معنا ممکن باشد و صحیح باشد مقتضای اصالة‌الحقیقة این است که بگوییم در هر دو معنا استعمال شده است.

راجع به این‌که استعمال لفظ در اکثر از معنا بعد از فراغ از امکانش آیا صحیح است یا صحیح نیست، ‌وجوهی ذکر شده برای اثبات این‌که استعمال لفظ در اکثر از معنا صحیح نیست نه این‌که صحیح است ولی خلاف ظاهر است، نخیر اصلا صحیح نیست. ما فعلا کلام‌مان در استعمال لفظ مفرد است در اکثر از معنا مثل جئنی بالعین که استعمال بکند متکلم او را هم در وجوب اتیان به ذهب و هم در وجوب اتیان به فضه. و بعد انشاءالله بعدا بحث خواهیم کرد از استعمال لفظ تثنیه و جمع در معانی متعدده مثل این‌که بگوید جئنی بعینین مراد از یک عین ذهب باشد مراد از عین دیگر فضه باشد کانه گفته است جئنی بذهب و فضة، آیا این استعمال جئنی بعینین در دو معنا یکی ذهب یکی فضه آیا صحیح است یا صحیح نیست این بحثی است که انشاءالله بعدا دنبال می‌‌کنیم. فعلا بحث ما در این است که استعمال لفظ مفرد در اکثر از معنا صحیح است یا صحیح نیست.

وجه اول که ذکر شده برای اثبات عدم صحت استعمال لفظ در اکثر از معنا وجهی است که صاحب معالم ذکر کرده. صاحب معالم فرموده: لفظ مشترک مثل لفظ عین وضع شده برای هرکدام از معانیش با قید وحدت، لفظ عین وضع شده برای ذهب به شرط وحدت. و مراد از قید وحدت این است که واضع شرط کرده است لفظ عین را در معنای ذهب که استعمال می‌‌کنید استعمال نکنید این لفظ را در این حال در معنای دیگر. پس کسی که بیاید استعمال کند لفظ عین را هم در معنای ذهب مستقلا هم در معنای فضه مستقلا، شرط وضع را رعایت نکرده است و می‌‌شود استعمال ناصحیح.

مقصود از شرط وضع هم چیزی مثل شرط در ضمن عقد نیست تا کسی بگوید رعایت شرط در ضمن عقد چه جور اگر کسی نکند عقد باطل نمی‌شود، مثلا شرط کرده زوجه در هنگام عقد ازدواج که شوهر با زن دیگری ازدواج نکند، خب این شرط چون شارع او را واجب الوفاء کرده واجب الوفاء است المؤمنون عند شروطهم و لکن اگر مرد تخلف کند و با زن دیگری ازدواج کند ازدواجش باطل نیست. این‌جا هم کسی توهم نکند که شرط در این‌جا مثل شرط در ضمن عقد است تا اشکال کند که اولا شرط واضع واجب الوفاء‌نیست او شرط کرده بکند، ‌شرط در ضمن عقد که نیست مشمول المؤمنون عند شروطهم باشد. ثانیا: تخلف از شرط که موجب بطلان نبود. در مثال شرط ترک ازدواج با زن دیگر دیدیم تخلف از شرط موجب بطلان ازدواج با آن زن دوم نمی‌شد. مقصود از شرط الوضع آنی نیست که شبیه شرط در ضمن عقد است بلکه مقصود از شرط الوضع تقیید وضع است. یعنی علقه وضعیه بین لفظ عین و معنای ذهب مقید هست به حال عدم استعمال آن در معنای آخر. مثل این می‌‌ماند که واضع لفظی را برای یک معنایی وضع می‌‌کند به شرطی که در روز این استعمال بشود. این لفظ اگر در روز استعمال بشود معنایش این است. حالا اگر کسی آمد در شب استعمال کرد آن را در این معنا این خارج از چهارچوب وضع است و طبعا می‌‌شود مهمل.

این وجه اولی است که ذکر شده در کلام صاحب معالم برای اثبات این‌که استعمال لفظ در اکثر از معنا صحیح نیست. ما تقریب فرمایش ایشان را به این نحو عرض کردیم و با این بیانی که ما عرض کردیم روشن شد که این اشکال به صاحب معالم که بر فرض واضع شرط بکند که استعمال نکنیم لفظ عین را در معنای دوم در کنار معنای ذهب مثلا، شرط او لازم الوفاء نیست، با این تقریبی که عرض کردیم روشن شد که شرط وضع به معنای تقیید علقه وضعیه است و نه شبیه شرط در ضمن عقد.

بیان دومی که ذکر شده برای این‌که گفته بشود استعمال لفظ در اکثر از معنا صحیح نیست بیانی است که بعض معاصرین مطرح کردند بیان ایشان را هم عرض کنم و سپس جواب از هر دو بیان بیان صاحب معالم و بیان بعض معاصرین را مطرح خواهیم کرد.

بعض معاصرین در تقریب این‌که استعمال لفظ در اکثر از معنا صحیح نیست، فرموده‌اند: ما می‌‌بینیم که استعمال لفظ در اکثر از معنا بسیار نادر است، در حالی که اگر صرفا یک استعمال مجازی بود که خلاف ظاهر بود، چرا باید نادر باشد؟ این شاهد بر این مطلب است که استعمال لفظ در اکثر از معنا محذورش و مشکلش بیش از مخالفت با ظاهر است. یا ما اگر از موج هوا بشنویم که رأیت عینا، که هیچ مستعملی ندارد، چرا از این لفظ عین معانی متعدده آن به ذهن نمی‌رسد بلکه یک معنا و لو به نحو مردد به ذهن می‌‌رسد. در حالی که اگر استعمال لفظ در اکثر از معنا خلاف ظاهر حال مستعمل بود، این‌جا که مستعمل نداریم، ‌از موج هوا شنیدیم رأیت عینا چرا معانی متعدده آن به ذهن ما نمی‌رسد. پس محذور صرف محذور استظهاری نیست‌ اساسا استعمال لفظ در اکثر از معنا صحیح نیست. و این محذور ثبوتی صحیح نبودن استعمال لفظ در اکثر از معنا را به دو بیان می‌‌توانیم توضیح دهیم:

بیان اول این است که بگوییم قرن أکید بین لفظ و معنا از نوع ارتباط یک لفظ به یک معنا است. در ذهن ما بین یک لفظ و یک معنا ملازمه ذهنیه و قرن أکید رخ داده است. پس علقه وضعیه بین یک لفظ و دو معنا با هم نیست.

بیان دوم این است که بگوییم لفظ مشترک وقتی که در یک جمله‌ای قرار می‌‌گیرد، این دارای متعلقاتی هست، ‌دارای نسبت هست، جئنی بالعین فقط لفظ عین نیست که مشترک هست، طرف نسبت قرار گرفته است با فعل جئنی. اگر معنای عین متعدد بشود هم بشود ذهب هم بشود فضه، باید آن نسبت هم متعدد بشود. ما دال بر نسبت متعدده نداریم. دال بر یک نسبت داریم، ‌جئنی بالعین، ‌لفظ باء دال بر یک نسبت است، ‌دال بر نسبت دیگر نداریم. این‌که بخواهیم نسبت دیگر را در تقدیر بگیریم شدیدا خلاف ظاهر است. چون باید یک جمله کامل را در تقدیر بگیریم. یعنی بگوییم در تقدیر جئنی بالعین جئنی بالعین است و این خیلی خلاف ظاهر است. و لذا در مواردی که توهم می‌‌شود استعمال لفظ در اکثر از معنا یا استعمال شده لفظ در مجموع مرکب از دو معنا، جئنی بالعین یعنی جئنی بالذهب و الفضة که لفظ عین در مجموع ذهب و فضه استعمال شده که استعمال مجازی است یا استعمال شده در جامع یعنی جئنی بمسمی العین که یک مصداقش ذهب است یک مصداقش فضه است. اما این‌که استعمال بشود عین در معنای ذهب مستقلا و در معنای فضه این صرفا مخالف با ظاهر است که بگوییم مخالف ظاهر حال متکلم است که از یک لفظ دو معنا اراده کرده است، نخیر، ‌محذورش مخالفت با طبیعت وضع و لغت است.

این دو بیانی است که ذکر می‌‌شود برای این‌که استعمال لفظ در اکثر از معنا بیان بشود که صحیح نیست نه فقط خلاف ظاهر است. که انشاءالله در جلسات آینده راجع به هر دو بیان چه بیان صاحب معالم چه بیان بعض معاصرین صحبت خواهیم کرد.

و الحمد لله رب العالمین.